

کارکرد اسطوره در سروده‌های میرزا احمد داواشی

(اسطورهٔ سیمرغ و ققنوس)

چکیده

اساطیر و افسانه‌های کهن در کلام شعرا و نویسندگان که ناقلان فرهنگ و تمدن ملت خود هستند، همواره به چشم می‌خورد. سخنوران با اهداف گوناگونی به این اساطیر و افسانه‌های کهن نظر داشته‌اند و کلام خود را بدان‌ها آراسته‌اند. همین امر سبب شده‌است اساطیر و افسانه‌ها در ادبیات هر سرزمینی جایگاه ویژه‌ای یابد و برای بیان مضامین متنوعی مورد توجه سخنوران و ادیبان قرار گیرد. از میان اساطیر و افسانه‌هایی که در کلام سخنوران بازتاب یافته‌است، جانوران و موجودات اساطیری چون سیمرغ و ققنوس جایگاه ویژه‌ای دارند. اسطورهٔ سیمرغ و ققنوس در کلام سرایندگان کرد زبان نیز تجلی یافته‌است. میرزا احمد داواشی از سرایندگان کهن-سرای معاصر است که در کلامش بازتاب اسطورهٔ سیمرغ و ققنوس به وضوح دیده می‌شود. شاعر از اسطورهٔ سیمرغ برای بیان نکات عرفانی، عشق، وصف، صور ادبی و از اسطورهٔ ققنوس برای بیان عشق، فراق، صور ادبی، مرثیه و... بهره برده‌است. در این پژوهش به شیوهٔ تحلیلی-توصیفی به بررسی بازتاب دو اسطورهٔ سیمرغ و ققنوس در دیوان میرزا احمد داواشی پرداخته‌ایم.

کلیدواژه: ادبیات کردی، اسطوره، داواشی، سیمرغ، ققنوس.

اساطیر و افسانه‌های کهن از آغاز زایش تا به امروز به حیات جاودانه خود ادامه داده‌اند، به گونه‌ای که نشانه‌های همین اسطوره‌ها و افسانه‌ها را در ذهن و زبان مردمان سرزمین‌ها می‌توان دید. مردمان هر تبار اساطیر گوناگون را در لایه‌های تو در تو ناخودآگاهی خود حفظ کرده‌اند و امروز در کلام خود متجلی می‌سازند. شاعران و نویسندگان که نمایندگان فرهنگی ملت خود هستند، همواره به فرهنگ و تمدن دیر پای خود نظر داشته‌اند و در کلام خود با اشاره به اساطیر، افسانه‌ها و... در راستای بقای فرهنگ و تمدن خود کوشیده‌اند. سیمرغ و ققنوس دو پرندۀ اسطوره‌ای‌اند که در کتب گوناگونی به آنها اشاره شده‌است و در کلام سخنوران اغلب ملل بازتاب یافته‌است. سخنوران با اهداف گوناگونی به این اسطوره‌ها اشاره کرده‌اند و با بهره بردن از این اساطیر کهن ضمن بیان مضامین مورد نظر خود نام این اساطیر را ورجاوند ساخته و به پسینیان رسانده‌اند. هنرمندان کرد زبان نیز از این قافله عقب نمانده‌اند و در کلام خود به این اسطوره‌های کهن نظر داشته‌اند و با اهداف گوناگونی به آنها اشاره کرده‌اند. «صاحبان سخن توانسته‌اند با استفاده از این عناصر اسطوره‌ای مفاهیم والا و نامحدود ذهنی را که سایر الفاظ از حمل‌شان عاجزند، به مخاطب منتقل کنند» (دهقان و محمدی، ۱۳۹۱: ۵۲). می‌توان گفت هنرمندان کلاسیک از سیمرغ برای بیان نکته‌های عرفانی به ویژه سخن از وحدت وجود، عشق آسمانی و زمین، وصف معشوق و... و از سیمرغ برای بیان شکوه و شکایت، مرثیه، فراق، سخن از عشق و برخی نکات عرفانی و... بهره برده‌اند و سراینده‌گان نوسرا اغلب برای بیان مفاهیم سیاسی، اجتماعی، وطنی، مفاهیم مورد نیاز عصر و... بهره برده‌اند. میرزا احمد داوآشی از شاعران کلاسیک‌سرای معاصر است که در کلام خود به اساطیر کهن نظر داشته‌است. او بر زبان و ادبیات فارسی، عربی، کردی و بسیاری از علوم اسلامی مسلط است و با آگاهی هرچه تمامتر از این اساطیر بهره برده‌است. از میان تمامی اساطیر دو اسطوره سیمرغ و ققنوس در کلام میرزا احمد به وضوح دیده می‌شود؛ او با به‌کارگیری این دو اسطوره (سیمرغ و ققنوس) ضمن خلق تصاویر ادبی زیبا به بیان نکته‌های عرفانی، عشق آسمانی و زمینی، فراق، وصف محبوب، مرثیه، شکوه و شکایت، وصف و... پرداخته‌است. او که در دوران معاصر می‌زید و کلاسیک سراسر است در کلامش به بیان مفاهیم اجتماعی نیز پرداخته‌است.

۱-۱. پیشینه پژوهش:

می‌توان گفت به طور کلی پژوهش در حوزه زبان و ادبیات کردی نو پاست، به ویژه پژوهش درباره میرزا احمد داوآشی که می‌توان گفت پژوهش درخور یاد کردی درباره این شاعر توانمند انجام نگرفته‌است؛ اما در حوزه زبان و ادبیات فارسی می‌توان به پژوهش‌های ذیل اشاره کرد: قاسمی، لاله (۱۳۹۱)، در پایاننامه "رمز شناسی کوه قاف در ارتباط با سیمرغ (با توجه به منطق الطیر عطار)" به بررسی رموز و ارتباط کوه قاف با سیمرغ در منطق الطیر عطار پرداخته‌است، صدیقی، علیرضا (۱۳۸۶)، در مقاله "آشیانه سیمرغ از درخت ویسپویش تا کوه البرز"، به بررسی جایگاه و لانه سیمرغ و سیر تحول آشیانه این پرنده پرداخته‌است، رویانی، وحید (۱۳۸۴)، در مقاله "اسطوره سیمرغ در شعر شفیعی کدکنی" به بررسی سیمرغ و چگونگی بازتاب آن در اشعار شفیعی

کدکنی پرداخته‌است. حجازی، بهجت السادات (۱۳۸۵)، در مقاله "بازآفرینی اسطوره‌های سیمِرخ و ققنوس" که در آن به چگونگی بازآفرینی این اسطوره‌ها پرداخته‌است. رادفر، ابوالقاسم و شفق غلامی شعبانی (۱۳۹۱)، در مقاله "از سیمِرخ قاف تا خداوندگار دژ رویین" به بررسی تطبیقی سیمِرخ در منطق الطیر عطار و خداوندگار دژ رویین پرداخته‌است. رویانی، وحید (۱۳۹۶)، در مقاله "سیمِرخ در ادبیات عامیانه ایران" این پرنده اسطوره‌ای را در زبان و ادب عامه مرم ایران زمین بررسی کرده‌است. حاتمی، هادی (۱۳۹۱)، در مقاله "سیمِرخ در آثار مولانا"، بازتاب این پرنده در آثار مولانا را مورد مطالعه قرار داده‌است. رضوان، هادی و سید حسن آریادوست (۱۳۹۱)، در مقاله "تجلی ققنوس در اشعار آدونیس" بازتاب این پرنده اسطوره‌ای را در اشعار آدونیس شاعر عرب مطالعه کرده‌است. دهقان، علی و دادرش محمدی (۱۳۹۱)، در مقاله "تحولات اسطوره سیمِرخ در گذر از حماسه به عرفان (بر اساس شاهنامه فردوسی و منطق الطیر عطار)"، به بررسی تحولات جایگاه سیمِرخ در آثار حماسی و عرفانی پرداخته‌است. همانگونه که گذشت می‌توان گفت درباره موضوع فوق پژوهش در خور یادکردی انجام نشده‌است.

۲-۱. روش پژوهش:

در این پژوهش به شیوه تحلیلی- توصیفی به بررسی بازتاب اسطوره سیمِرخ و ققنوس در کلام میرزا احمد داواشی پرداخته‌ایم. این پژوهش به دو بخش سیمِرخ و ققنوس تقسیم شده‌است و در ذیل هر کدام اوصاف و سیمای این پرندگان که در کتب گوناگون آمده‌است ذکر شده، آنگاه به بیان شاهد مثالهای هر یک در دیوان میرزا احمد داواشی پرداخته‌ایم. سپس تحلیل و توصیف بیت ذکر شده بازگو می‌شود. ارجاع به ابیات با ذکر شماره صفحه و شماره بیت است.

*ترجمه ابیات توسط نویسنده انجام شده‌است.

۳-۱. پرسش‌های پژوهش:

-سیمِرخ و ققنوس در کلام میرزا احمد داواشی چگونه بازتاب یافته‌است؟

-سیمای سیمِرخ و ققنوس در کلام میرزا احمد داواشی چگونه است؟

-میرزا احمد با چه اهدافی به این پرندگان اشاره کرده‌است؟

۲- بازتاب اسطورهٔ سیمرغ و ققنوس در اشعار میرزا احمد داواشی:

در کلام میرزا احمد داواشی اشاره به اساطیر گوناگون به ویژه اساطیر آریایی به وضوح دیده می‌شود. از میان این اساطیر دو اسطورهٔ سیمرغ و ققنوس در کلامش به وضوح دیده می‌شود.

۲-۱. سیمرغ:

سیمرغ پرنده‌ای اسطوره‌ای است که در متون کهن از جمله اوستا و شاهنامه و بعد از آن در متون عرفانی دیده می‌شود. اوصافی برای این پرنده ذکر شده است که آن را پرنده‌ای شگفت انگیز و آیینی جلوه می‌دهد. بنا بر روایات کهن بر بالای درخت شگفت آور هرویسپ تخمک (ویسپویش یا گئوکرن)، یعنی دربردارندهٔ همهٔ رستنی‌ها، که در میان دریای فراخکرت است، آشیان دارد. هرگاه سیمرغ برمی‌خیزد، هزار شاخه از آن می‌روید و هر وقت که بر آن فرو می‌آید، هزار شاخه شکسته می‌شود و از تخم ریختهٔ آنها رستی‌ها می‌روید. سیمرغ چنانکه در شاهنامه برمی‌آید، مرغی است ایزدی که بر کوه البرز آشیان دارد (ر.ک. یاحقی، ۱۳۶۹: ذیل سیمرغ و شمیسا، ۱۳۷۷، ج ۲: ذیل سیمرغ). آشیانهٔ سیمرغ که در متون کهن بر فراز درختی بود، در شاهنامه به کوه البرز نقل مکان می‌کند و سپس البرزکوه را قاف می‌خوانند و آشیانهٔ سیمرغ قاف خوانده می‌شود. قاف کوهی است که «در باورهای مردم... بلندترین کوه و کسی را بدان جا راهی نیست... بدین روایت پیرامون زمین را کوه فراگرفته و از بلندای قاف می‌توان به آسمان رسید و جایگاه سیمرغ در کوه قاف است» (راسل هینلز، ۱۳۸۵: ۴۳۶) در فرهنگ اشارات ادبیات شمیسا آمده‌است «کوهی است اساطیری که گرداگرد جهان را فراگرفته‌است و از این رو می‌گویند قاف تا قاف جهان. از آنجا که البرز نیز در اساطیر زرتشتی گرداگرد زمین را فراگرفته‌است، [او اوصاف این دو کوه همسانند] قاف را به معنی البرز به کار برده‌اند» (شمیسا، ۱۳۷۷، ج ۲: ذیل قاف) و نیز آمده است «سیمرغ بر البرز است چنانکه عنقا بر کوه قاف، سیمرغ همان عنقا و قاف را همان البرز دانسته‌اند» (همان: ذیل سیمرغ). سیمرغ در شاهنامه پرورندهٔ زال و راهنمای اوست و خواندانش در هنگام مشکلات لاینحل چاره‌گر است. او نیز در گذر اسفندیار از هفت خوان ظهور می‌یابد که اسفندیار او را نابود می‌کند؛ سیمرغی را که اسفندیار نابود می‌کند، جفت سیمرغ پرورندهٔ زال می‌خوانند؟! سیمرغ با همین تصوّرات از متون کهن اندک اندک به متون معاصر نیز راه یافت و شعرا و نویسندگان با اهداف گوناگونی به این اسطوره اشاره کرده‌اند و ضمن نمادین ساختن این پرنده به گونه‌ای به وجه اسطوره‌ای این پرنده نیز اشاره کرده‌اند. میرزا احمد داواشی نیز در کلام خود به این پرندهٔ شگفت اشاره کرده که در ذیل نمونه‌های آن را ذکر می‌کنیم:

بهت کام شہتی؟ سونہی کام تافی؟ سیمورغ کام خان حہفت قولہی قافی؟ (۷/۱۹۰).

(بط کدام شط هستی؟ مرغابی کدام آبشار هستی؟ سیمرغ کدام خوان هفت قلّہ قافی؟).

در این بیت شاعر به وصف محبوب زیبا روی خود می‌پردازد. او با ذکر پرسش‌های هنری که نیازی به پاسخ آنها ندارد از محبوب خود یاد می‌کند و از زیبایی‌های او در عجب می‌داند. او نمی‌داند او را چه بخواند. در این بیت شاعر برای وصف محبوب خود او را به گونه‌ای مضمحل به سیمرغ مانند می‌کند، سیمرغی که در کوه قاف آشیان دارد. در باور شاعر سیمرغ بر کوه قاف آشیان دارد و این کوه هفت قلّه دارد. هفت در میان قدما، عرفا و در دوره اسلامی عددی مرموز و مقدس است، شاعر هم این قداست را فراگرفته و در سروده خود به کار برده است از سوی دیگر تناسب واژگان هفت، خان، سیمرغ به گونه‌ای نبرد سیمرغ و اسفندیار را به ذهن متبادر می‌کند. داواشی از این اسطوره ضمن وصف محبوب خود در بی‌مانندی و غیر قابل دسترسی به گونه‌ای این اسطوره را نیز در خاطرها ثبت کرده است.

ناغافل سیمورغ لیم بی خه‌م‌دار نه‌وینی خوری لیم چون زه‌رمار (۳/۲۰۴).

(چشم‌ت روز بد نبیند سیمرغ ناگهان از من خبردار شد و چون زهرمار بر من خشم گرفت).

شاعر در خواب به وصال معشوق خود می‌رسد، در عشق بازی وصال ناگهان انگشت عاشق که همان شاعر است به زنگ کوه قاف می‌خورد، سیمرغ از خواب برمی‌خیزد و بر عاشق خشم می‌گیرد که حتی رستم هم توان عزم قاف سیمرغ را ندارد. نخست می‌توان پی‌برد که کوه قاف آشیانه سیمرغ است، سیمرغ حضور غیر خود را در قاف بر نمی‌تابد و هر کس را در قاف خود ببیند بر او می‌خروشد. این سروده را می‌توان در زمره سروده‌های عاشقانه – عارفانه شاعر دانست. آنگاه که شاعر خود را برای سیمرغ معرفی می‌کند که عاشقی کار نیازموده است، سیمرغ عشق را برای او شرح می‌دهد و عشق را برابر با ناکامی می‌داند. او بر این باور است که عشقی که به وصال بیانجامد عشق نیست و عشاق باید چون فرهاد و مجنون به وصال نرسند. سیمرغ در این بیت به گونه‌ای سیمرغ مولاناست که «او را نماینده عالم بالا ... و مظهر عالیترین پروازهای روح و انسان کامل شناخته است» (یا حقی، ۱۳۶۹: ذیل سیمرغ).

سه‌ر سه‌وز و بو‌رچین تو‌ره‌ی تافه‌که‌م سیمورغ حه‌فت خوان، قوله‌ی قافه‌که‌م (۶/۲۴۳).

(سرسبز و مرغابی و سیمرغ هفت قلّه قافم).

این بیت مجدداً در وصف محبوب است و شاعر با طرح پرسش‌های هنری یار خود را به سیمرغ قاف نشین مانند می‌کند.

چون سیمورغ وه قاف بشانه بالی هه‌وال پرس‌ی که‌ر، باو‌ر هه‌والی (۲/۳۴۳).

(مانند سیمرغ در قاف باله‌ایت را حرکت بده احوالی از اطراف بی‌رس و خبری با خود بیاور).

شاعر در این سروده باد شمال را مورد خطاب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد از مکان‌های منطقه شاعر برای او خبر بیاورد. در این بیت نیز شاعر از باد شمال می‌خواهد مانند سیمرغ ساکن در قاف با حرکت خود بر احوال

منطقه آگاه شود. شاعر سیمرغ را ساکن قاف می‌داند و آگاه و مسلط بر عالم و از سوی دیگر عظیم الجثه بودن آن را به ذهن متبادر می‌کند.

ثُهو زولف عنبرین مشکین کلافه ثُهو سیمورغ قاف حهفت قوله‌ی قافه (۱/۳۶۹).

(آن زلف عنبرین و مشکین، آن سیمرغ هفت قلّه قاف).

شاعر در این بیت مجدداً به وصف محبوب خود می‌پردازد و او به سیمرغ مانند می‌کند. در اینجا نیز سیمرغ ساکن قاف است.

۲-۲. ققنوس:

ققنوس پرنده‌ای اسطوره‌ای با اوصافی خارق‌العاده است. در تمامی کتب اسطوره‌شناسی و فرهنگ‌ها توصیف این پرنده یکسان است و گفته شده است که در اساطیر ایران ققنوس یا ققنس معرب کلمه یونانی کوکنوس همتای هندو-اروپایی فونیکس است. این مرغ در روایت‌های هندو-اروپایی و همچنین روایات ایرانی مرغی نادر و تنه‌است که او را زایشی نیست. هزار سال می‌زید و چون عمرش به انجام رسد، توده‌ای بزرگ از هیزم فراهم می‌آورد و با برهم زدن بال و به یاری منقارش آتش می‌افروزد و با سوختن در آتش، بیضه‌ای پدیدار و ققنوسی دیگر زاده می‌شود (ر.ک. راسل هینلز، ۱۳۸۵: ۴۴۶). باید دانست که این پرنده در اساطیر اغلب ملل وجود دارد و هریک به نامی آن را می‌خوانند، گرچه عده‌ای برای باورند ققنوس از مصر برخاسته، به یونان و روم رفته و از آنجا به اساطیر ملل آسیایی به ویژه چین و ایران راه یافته‌است، اما از آنجایی که هر عاریه توسط ملت گیرنده دگرگون می‌شود و رنگ و بوی ملت مقصد را می‌یابد، ققنوس هم با ورود به اساطیر ایرانی رنگ و بوی ایرانی یافت؛ گرچه از نظر اوصاف کلی، این پرنده در ملل گوناگون یکسان است، اما از نظر جزئیات و اوصاف خاصی که در اساطیر ایرانی به این پرنده داده شده ققنوس ایرانی از دیگر ملل متمایز شد. بارزترین صفت ققنوس سوختن در آتش و تولّد ققنوسی دیگر از آن است.

وه ناگر عشق نوور حق یهک دهس گر سهند سووزیا تا بی وه قهقنهس (۹/۵۱).

(با آتش عشق نور حق کاملاً شعله ور شد و سوخت تا ققنوس شد).

این بیت از سروده موسی و سنگ تراش داواشی است. در این سروده سنگ تراشی شیفته دیدار خداوند است و مدام او را به مهمانی خود دعوت می‌کند هنگام مناجات با خداوند او را چون بشری مورد خطاب قرار می‌دهد و به او وعده می‌دهد در صورتی که مهمان او شود از او به بهترین نحو پذیرایی کند. موسی با شنیدن این سخنان بر او خشم می‌گیرد و خداوند موسی را به خاطر عملش سرزنش می‌کند. حق به واسطه موسی به سنگ تراش بشارت می‌دهد که مهمان او خواهد شد. روز موعود فرا می‌رسد و حق مهمان سنگ تراش می‌گردد. در این روز با تجلی نور حق بر منزل سنگ تراش، سنگ تراش از آتش عشق حق چون ققنوس شعله ور می‌شود.

در این بیت ققنوس نماد گونه‌ای است از عارفان اصلی که به مقام فنا و بقا رسیده‌اند. آنها از خود فانی و سوخته‌اند و به حق باقی‌اند.

ئەر بئی نوور مه‌دیام، دیدهم دیدهی مهس وه دیده‌ت قه‌سه‌م مه‌ویام وه قه‌فنه‌س (۷/۲۱۵).

(اگر چشمان تو را می‌دیدم سوگند بدان چشمانت چون ققنوس می‌سوختم).

شاعر از فراق محبوب خود در تب و تاب است و آرام و قرار ندارد. او آرزوی دیدار نگاه معشوق را در دل دارد و نگاهی از معشوق را به جانی خریدار است. هم اوست که با دیدن چشمان میگون یار چون ققنوس از شدت عشق او می‌سوزد. مجدداً بارزترین صفت معشوق که سوختن و زیستن است را ذکر می‌کند.

تا که‌ی چون قه‌فنه‌س ئاھر بشو لیم؟ بئی دینی چون تو باوهر نه‌کا پیم (۲/۲۱۹).

(تا کی چون ققنوس شعله‌ور گردم و بی دینی چون تو مرا باور نکند).

این بیت نیز از سروده‌های عاشقانه شاعر است، شاعر که گرفتار هجران است محبوب خود را خطاب قرار می‌دهد و با پرسش‌های هنری می‌خواهد مهر او را نسبت به خود به جوش آورد. خود را ققنوس می‌خواند که هر دم از فراق می‌سوزد و محبوب سنگین دل سوختن او را باور ندارد.

چه‌قه‌ی چریقه‌ی شه‌قه‌ی چۆ‌قه‌ی دل قرچه‌ی قه‌فنه‌سم مه‌نزل وه مه‌نزل (۴/۲۷۲).

(صدای سوختن و لرزیدن دل، چون ققنوس سوزش دلم منزل به منزل حس می‌شود).

در این بیت باز هم سخن از عشق عاشق است، عشقی پر فراق که داغ دل شاعر را هر دم تازه می‌کند و مرگ در زندگی و زندگی در بی‌نفسی را برای شاعر رقم می‌زند. او چون ققنوس از فراق می‌سوزد و می‌زید و صدای این سوختن دشت و صحرا را در می‌نوردد.

چون قه‌فنه‌س جه‌سته‌م کۆی زو غالی یهن ئوفسوس شیرین که‌ی تالیش حالی یهن (۲/۲۷۹).

(مانند ققنوس جسمم کوه زغال است) (کاملاً سوخته است) افسوس شیرین من تلخی حال مرا درک نمی‌کند)

شاعر خود را چون ققنوسی می‌داند که در آتش عشق محبوب می‌سوزد و از وجودش جز مشتی خاکستر چیزی باقی نمانده‌است. آنچه بیشتر شاعر را اندوهگین می‌کند بی‌تفاوتی محبوب شاعر است که درد و سوز دل او را افزون می‌کند.

و مخته‌ن جه ئاھر، دوریتان یه‌ک ده‌س بسوزووم ئه‌وه‌ن، تا بووم وه قه‌فنه‌س (۳/۳۰۰).

(نزدیک است از آتش دوری شما چون ققنوس بسوزم و خاکستر شوم).

این بیت از سروده‌های پدراغه شاعر است که در آن از فرزندان خود سخن می‌گوید و از فراق و دوری آنها اندوهگین است. پدری دلسوز و مهربان که از دوری فرزندان خود نزدیک است چون ققنوس بسوزد و تلی از خاکستر از او بماند. شاعر خود را به ققنوس مانند می‌کند.

زلان وه ناهر بی دود و پر گر ها کهر د وه قهقنوس سارای دهشت حور (۱/۳۱۱).

(زلان(باد جنوب) با آتش بی دود و پر شرر خود نزدیک است صحرای دشت حر(دشتی در منطقه باباجانی و جوانرود) را ققنوس کند).

در این سروده شاعر باد شمال را مورد خطاب قرار می‌دهد و از او می‌خواهد بر دشت و صحرای زاد و بوم شاعر بوزد و او را هشدار می‌دهد که اگر دیر کند و بر شهر شاعر نوزد، باد زلان حضور پیدا می‌کند و تمامی دشت و صحرای شهر شاعر را چون ققنوس می‌سوزاند. در این بیت شاعر میان زلان که باد جنوب است و گرم، آتش و ققنوس تناسب برقرار کرده و از سوی دیگر دشت حر را در سوختن به ققنوس مانند کرده‌است.

بی مهیلی ئیتر وهسهن بهسهن بهس ئهممهده کهم وه نار ویت کهر وه قهقنوس (۵/۳۲۰).

(بی میلیت نسبت به من دیگر کافی است احمد را با آتش فراق خود چون ققنوس مسوزان).

این بیت نیز از اشعار عاشقانه داواشی است و از محبوب خود می‌خواهد که دیگر او را با آتش فراق و ناز معشوقانه نسوزاند. باز هم به صفت شعله‌ور بودن و سوختن ققنوس اشاره می‌کند و خود را در سوختن و زیستن به ققنوس مانند می‌کند.

مه‌بادا کیشوم ژ پهردهی نهفوس ئاه ناهرین به وینهی قهقنوس (۱۱/۳۴۰).

(مبادا آهی برآورم، آهی آتشین چون ققنوس).

شاعر باز هم باد شمال را خطاب قرار می‌دهد؛ او از آه آتشین خود سخن می‌گوید که اگر از شدت درد و اندوه آهی برآورد، آهش چون نوای ققنوس وجودش را شعله‌ور می‌کند و می‌سوزاند. شاعر خود را به ققنوس مانند می‌کند که بسان این پرنده اسطوره‌ای اگر آهی برآورد آهش شعله‌ور خواهد بود.

وه ئاگر عشق نووره وایهک دهس سوزیا بو تاووس تا بی وه قهقنوس (۸/۳۵۴).

(با آتش عشق، طاووس آنچنان می‌سوزد تا به ققنوس بدل می‌گردد).

عشق سوزنده است. عاشق در آتش عشق می‌سوزد، سوختنی که باید با نفس بزید و در عین حال در آتش شعله‌ور اندوه بسوزد. او باید بسوزد و بزید. نه مرگی برایش می‌ماند و نه زندگانی. در آتش عشق پرنده‌ای زیبا و خرامان چون طاووس به ققنوس سوزنده و شعله‌ور بدل می‌گردد.

چون قهقنوس جهسه‌م کوی زوخالی بی بالله جای خالیت پهریم تالی بی (۲/۳۸۳).

(مانند ققنوس جسمم کوه زغال شد(سوخت) به خدا سوگند جای خالیت(دوریت) برایم تلخ بود).

این بیت شاعر از سروده‌ای در وصف طاقبستان کرمانشاه است. شاعر روز سیزده بدر را در طاقبستان کرمانشاه سپری می‌کند و با دیدن دلدادگان با هم، از فراق خود از معشوقش اندوهگین است. شاعر شدت اندوه درونی

خود را به سوختن ققنوس مانند می‌کند، که می‌سوزد اما زنده است و باید به زندگی ادامه دهد. فراق از معشوق برای شاعر سوختنی است از نوع سوختن ققنوس و این دوری برای او بسیار تلخ و طاقت فرسات.

ناتشگاه ناتش، گرتهن یه‌کسره وه قه‌قنه‌س که‌ردن تا که‌لی به‌ره (۵/۴۷۸).

(کوه آتشفشان تماماً آتش گرفته و تا گردنه بهره چون ققنوس سوخته است).

این سروده در مدح شیخ نصرالدین پاوه از عارفان برجسته این دیار است، که در آن زمان در بستر بیماری به سر می‌برده است. شاعر از بیماری او آزرده است و تمام کوه و دشت پاوه را در این ماتم و اندوه شریک می‌داند. تا بدانجا که کوه "آتشفشان" آتش گرفته و "که‌لی به‌ره" نیز چون ققنوس شعله‌ور است. در این تصاویر به خوبی می‌توان به احساس درونی شاعر از این رویداد پی‌برد و اندوه شاعر را درک کرد. واژگان آتش، آتشفشان و ققنوس با هم تناسب دارند و چون ققنوس سوخته‌اند و خاکستر شده‌اند، اما همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند. مجبورند در زندگی بسوزند و بسازند.

یه‌ک یه‌ک چون قه‌قنه‌س ئاگر وارانن چه‌م‌پرای خان و ری‌گی‌ی تارانن (۲/۵۰۴).

(هر یک چون ققنوس آتش باران است، برای خان و سفر تهرانش می‌مویند).

این بیت از سروده‌ای در رثای "غلامحسین خان اردلان" از خانان سنندج است. شاعر اندوه حاصل از مرگ ممدوح خود را با آتش و تصاویر مربوط به آن بازگو می‌کند. اطرافیان و دوستان غلامحسین خان هر یک چون ققنوس در آتش شعله کشیده‌اند و می‌سوزند و با یاد خاطرات او و سفرها و شجاعت‌هایش می‌مویند. این مویه چون نوای ققنوس است که وجودشان را شعله‌ور می‌کند و می‌سوزاند و دوباره از آتش خود سر برمی‌آورند.

گر مه‌سهند دهر لاد، به وینه‌ی قه‌قنه‌س ههر بهو ئاه سه‌خت شهراره‌ی نه‌ف‌س (۶/۵۳۵).

((هر کس که عبدالرحمان بیگ را می‌دید) با همان آه سخت و شراره‌های نفسش چون ققنوس آتش می‌گرفت).

این بیت در رثای "عبدالرحمان بیگ وکیل جوانرود" از بزرگان و دلاوران جاف جوانرود است که در زندان قصر قجر رضا خان دار فانی را وداع می‌گوید. حال شاعر شدت اندوه از مرگ غریبانه ممدوح خود را با تصاویری از ققنوس و آتش وصف می‌کند. تا بدانجا که هر کس این دلاور را در آن حالت مرگ غریبانه می‌دید به یقین شعله می‌کشید و چون ققنوس در آه گدازان نفس‌هایش می‌سوخت. به راستی در تک تک ابیات این سروده اندوه درون شاعر بر تمام فضای شعر احاطه دارد. تصویر حاصل از سوختن چون ققنوس، شعله، آتش، شرار و نفس به وضوح این اندوه را نشان می‌دهد.

هه‌تا بهر مه‌یو ئاهش نه‌ف‌س دهر لاد مه‌سو و چ‌یو مه‌بو وه قه‌قنه‌س (۴/۵۵۲).

(تا آه از قفسش بر می‌آید چون ققنوس می‌سوزد).

این بیت از معماهای شاعر است.

نتیجه:

میرزا احمد داواشی در اشعار خود به اساطیر کهن توجه ویژه‌ای داشته‌است و در جای جای کلامش به مقتضای کلام خود به آنها اشاره می‌کند. داواشی به موجودات، مکان‌ها، سرزمین‌ها، اشخاص و قصص اسطوره‌ای اشاره می‌کند. از میان موجودات اسطوره‌ای ققنوس و سیمرغ بازتاب خاصی در شعر شاعر داشته‌است. او از این پرندگان در راستای بیان مفاهیم عرفانی، عشق، ساخت نماد، خلق صور ادبی، مدح، مرثیه، بیان اندوه، وصف و... بهره برده‌است. اوصافی که شاعر برای این دو پرنده ذکر می‌کند همانی است که در اغلب متون کهن دیده می‌شود. در نظر او سیمرغ در قاف آشیان دارد و کس را مجال رسیده بدان مکان بلند نیست. کوه قاف هم از نظر ظاهری و هم از نظر معنوی بلند پایه و مقدس است و آشیان مرغی مقدس چون سیمرغ است. شاعر گاه محبوب خود را در دست نیافتنی بودن و زیبایی به سیمرغ مانند می‌کند، گاه باد شمال را در احاطه و خبر داشتن از هر چیز به سیمرغ مانند می‌کند و گاه برای بیان نکات ویژه عرفانی به ویژه عشق الهی و فنا و بقا از اسطوره سیمرغ بهره می‌جوید. از ققنوس اغلب برای بیان اندوه حاصل از فراق یار، اندوه حاصل از عشق الهی، مرثیه عزیزان از دست رفته و اموری از این قبیل به خلق تصویر از ققنوس روی می‌آورد. ققنوس در نوای خود می‌سوزد و شعله می‌کشد، از خاکسترش بیضه‌ای سر بر می‌آورد و ققنوسی دیگر و سوختنی دیگر ظهور می‌کند. مرگ ققنوس نابودی نیست، سوختن در زیستن و زیستن در سوختن است. شاعر هم آنگاه که اندوه - به هر دلیلی - وجودش را فرا می‌گیرد، ققنوس را به خاطر می‌آورد که باید او هم چون ققنوس بسوزد و بسازد.

منابع:

-امینی، صدیقه (۱۳۹۱)، **سیمرغ در منابع ایرانی و نمود آن هنر ساسانی و قرون نخست اسلامی**، دانشگاه هنر اصفهان.

-جان راسل هینلز (۱۳۸۵)، **شناخت اساطیر ایران**، ترجمه باجلان فرخی، اساطیر: تهران.

-حاتمی، هادی (۱۳۹۱)، **سیمرغ در آثار مولانا، عرفانیات در ادب فارسی**، سال ۴، شماره ۱۳، صص ۴۷-۶۲.

-حجازی، بهجت السادات (۱۳۸۵)، **بازآفرینی اسطوره‌های سیمرغ و ققنوس، مطالعات عرفانی**، شماره ۱۰، صص ۱۱۹-۱۴۸.

-دهقان علی و دادرس محمدی (۱۳۹۱)، **تحولات اسطوره سیمرغ در گذر از حماسه به عرفان (براساس شاهنامه فردوسی و منطق‌الطیر عطار)**، **زبان و ادب فارسی (ادب و عرفان)**، سال سوم، شماره ۱۰، صص ۵۱-۶۶.

-رادفر ابوالقاسم و شفق غلامی شعبانی (۱۳۹۱)، **از سیمرغ قاف تا خداوندگار دژدرون-بررسی تطبیقی ساختار و محتوای منطق الطیر و دژدرون، ادبیات تطبیقی دانشکده ادبیات و علوم انسانی شهید باهنر کرمان**، سال ۳ شمار ۶، صص

-رضوان، هادی و سید حسن آریادوست (۱۳۹۱)، **تجلی ققنوس در اشعار آدونیس، ادب عربی**، سال ۴، شماره ۳، صص ۱۱۷-۱۳۸.

-رویانی، وحید (۱۳۹۶)، **سیمرغ در ادبیات عامیانه ایران، دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه**، سال ۵، شماره ۱۶، صص ۸۹-۱۰۸.

----- (۱۳۸۴)، **اسطوره سیمرغ در شعر شفیعی کدکنی، حافظ**، شماره ۱۶، صص ۳۷-۴۲

-شمسیا، سیروس (۱۳۷۷)، **اشارات ادبیات فارسی**، جلد ۲، چاپ اول، فردوس: تهران.

-صدیقی، علیرضا (۱۳۸۶)، **آشیانه سیمرغ از کوه ویسپوبیش تا کوه البرز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد**، شماره ۱۵۸، صص ۸۹-۱۰۰.

-طباطبایی، احمد (۱۳۴۳)، **سیمرغ در چند حماسه ملی، دانشکده ادبیات تبریز**، دوره ۸، شماره ۳۷، صص ۴۴-۵۱.

-قاسمی، لاله (۱۳۹۱)، **رمز شناسی کوه قاف در ارتباط با سیمرغ (باتوجه به منطق الطیر عطار)**، دانشگاه هنر اصفهان.

یا حقی، محمد جعفر (۱۳۶۹)، فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، چاپ اول، سروش: تهران.

----- (۱۳۸۶)، فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، فرهنگ معاصر: تهران.